

درباره قصه درخت‌ها و آدم‌ها به مناسبت روز درختکاری

شاخه چرا افتاره

عارفه مهرابی

نوجوانه



علم آدم را به چه جاها که نمی‌کشاند. اگر ده سال پیش برای آدم‌ها می‌خواندی «من درخت می‌شوم، تو درخت می‌شوی و من به چشم‌های بی‌قرار تو قول می‌دهم، ریشه‌های ما به آب، شاخه‌های ما به آفتاب؛ ما دوباره سبز می‌شویم!» طرف یک لبخند تحویل‌تان می‌داد. نهایتاً اگر خیلی اهل شعر و ادبیات بود چهارتا به به و مرجبا هم به شما و شاعر می‌گفت اما در دنیای ما و در این سال‌ها که ما هستیم علم می‌تواند شما را پس از مرگ با دانه گیاهی که دوست دارید در خاک دفن کند و شما درخت می‌شوید. راستش در بین تمام غرایب و عجایب آدم‌یزادی و غیر آدم‌یزادی جهان، این یکی را دوست داشتم اما فعلاً اینجا هستیم و قصد رفتن ندارم؛ برای همین به بهانه روز درختکاری بد نیست از قصه درخت‌ها بگوییم.

«وسوسه

قصه من، شما و تمام آدم‌های دنیا می‌رسد به درخت معرفت. همان درختی که پدرمان آدم از میوه ممنوعه آن چید و چشید و هبوط که چه عرض کنم، سقوط کرد به این دنیا و همان اولین سرپیچی، داستان آمدن ما روی زمین شد.

خداوند جهان را در شش روز آفرید. روز هفتم زمین و آسمان نو بود. بدون هیچ غبار و آلودگی تا این که آدم از خاک، گل ساخته شد. خانه آدم بهشت بود در همسایگی درخت معرفت. خدا به آدم گفته بود سمت میوه‌های درخت معرفت نرود اما برخلاف انتظار اولین آدم آن قدرها هم حرف گوش‌کن نبود. شیطان دشمن دیرینه آدم که خداوند در سوره طه درباره آن به آدم هشدار داده و فرموده: این ابلیس دشمن تو و همسر توست. نکند گولتان بزند و از باغ بیرون‌تان کند که بیرون از اینجا برای گذران زندگی به سختی می‌افتی. به شکل ماری درآمد و آدم را وسوسه کرد. نمی‌خواهی جاودان شوی و هر آنچه علم و معرفت است بدانی؟! اگر می‌خواهی از میوه‌های این درخت بخور که رمز و راز جاودانگی است. نتیجه ساده بود و کوتاه. آدم وسوسه شد و از میوه‌های آن درخت خورد. وقتی خداوند صدایش کرد پنهان شد و گفت صادیت را شنیدم اما خجالت می‌کشم. خدا که فهمیده بود آدم از درخت ممنوعه میوه چیده، او را از بهشت بیرون کرد و به این دنیا فرستاد. میوه آن درخت سیب بود و ما یک بار از باغ خداوند سببی دزدیدیم و عمری است در زمین تحت تعقیب هستیم.



«سرو چمان من

انگار سرو از آسمان آمد برای این که بشود برکت هنر و ادبیات فارسی. اگر سرو نبود در وصف قد معشوق معطل می‌ماندیم؛ نمی‌دانستیم آزادگان جهان را به چه چیزی تشبیه کنیم. برای سبز و روشن بودن ذهن اندیشمندان هم هیچ تعریف و صفتی نداشتیم اما جدای از اینها قصه سرو همین است: یک هدیه آسمانی برای مردم ایران.

در باور زرتشتیان سرو نماد آزادی و فروتنی است. یک سرو مقدس که مایه خیر و مبارکی است. سال‌ها بعد وقتی آوازه سرو کاشمر به متوکل خلیفه عباسی می‌رسد به گماشته‌اش در نیشابور فرمان می‌دهد تا سرو را قطع کند و برای خلیفه ببرد.

مردم کاشمر برای نگه داشتن سرو مقدس و آسمانی؛ پنجاه هزار سکه طلا را پیشنهاد می‌دهند. اما مرغ خلیفه عباسی یک پا داشته است.

دست آخر سرو را قطع می‌کنند و راهی کاخ خلیفه می‌شوند اما به کاخ نرسیده گماشته می‌میرد و سرو می‌ماند میان زمین و آسمان. اگر تخته سنگ‌های تخت جمشید و نگاره‌های باستانی را خوب نگاه کنید، حتماً نقش سرو را در آن می‌بینید. سرو همان درخت بهشتی است که گفته می‌شود از بهشت به زمین آورده شد.

یکی شاخ سرو آورید از بهشت
به دروازه شهر کاشمر بکش



«یک نفر نخل

واحد شمارش نخل نفر است و همین کافی است برای این که حساب نخل را از دیگر درختان جدا کنیم. همه جان نخل در سر نخل است؛ اگر سرش قطع شود می‌خشکد و دیگر جوانه نمی‌زند. شبیه ما آدم‌ها که همه افتخار آدمیت‌مان را از عقل توی سرمان داریم، نخل هم هرآنچه هست از سر نخل است. تازه اگر اهل جنوب کشور باشید که نخل را عمیق‌تر

از این حرف‌ها می‌فهمید و اگر یک جنوبی به شما گفت «کله خرما می‌مونی» سگرمه‌ها را در هم نکنید که این یک قربان صدقه است و فقط باید نخل را فهمیده باشی که متوجه منظور شوی اما غرض از روده درازی این که ۲۰۲۵ سال پیش نوزاد پرسی در زیر درخت نخلی خشک متولد شد. آن نوزاد عیسی بود، پسر حضرت مریم. وقتی

حضرت عیسی متولد شد، خداوند به مریم فرمود تنه نخل خشکیده را تکان بده تا برای تو خرما تازه بریزد. محلی‌ها و نخلستان دارها نخل را به کرامت می‌شناسند و از هر کس بررسی می‌گویند نخل کریم است و روزی رسان و شاید برای همین نسل که خداوند هم به آن قسم خورده است و وعده نخلستان‌های بهشت را داده.



«شاخه زیتون

نوح نبی ۲۴۵۰ سال در زمین زندگی کرد. قصه قوم نوح و پسرش که بعد از سال‌ها تشویق به یکتاپرستی دست از بت‌پرستی برداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند را همه می‌دانیم اما این داستان به همین جا ختم نمی‌شود. چشمه‌ها، باران و دریا تا هفت شبانه روز جوشیدند و هر آنچه و هر کس بیرون از کشتی نجات بود از بین رفت و دیگر اثری از کسی نماند. بعد از هفت روز آب‌ها که از آسیاب افتاد. عذاب الهی که تمام شد، کبوتری از پنجره کشتی رفت تا از خشکی خبری بیاورد. کبوتر قصه ما با شاخه‌ای زیتون به سمت کشتی بازگشت. در افسانه‌های قدیمی بابل و یونان آمده است که نجات دهنده شاخ زیتون را گرفت و آن را کاشت و آن سرزمین و شهرهای اطرافش به سرزمین درختان زیتون شناخته شد. شانزده درخت زیتون جایی در شمال لبنان کنونی در روستای بشاله مشهور است به خواهران نوح. محلی‌ها می‌گویند این درختان سرچشمه شاخه زیتونی هستند که کبوتر آن را به حضرت نوح داده بود. درختانی که هر کدام بیشتر از شش هزار سال عمر دارند و قدیمی‌ترین درختان زیتون در جهان هستند. درخت زیتون درختی مبارک است که نه خاوری است و نه باختری (سوره نور ۳۵)

